

بسم الله الرحمن الرحيم

## مقدمه

گفته شد که بحث رضاع، بحث موردی و ریزتری بود اما دو عنوان بسیار مهم و کلان در بحث‌های تربیت طبیعی و جسمانی داریم که یکی حضانت بود که بحث کردیم و یکی هم انفاق است و تفاوتی که وجود دارد این است که در حضانت رسیدگی منظور هست و در انفاق تأمین هزینه‌ها منظور است.

## دامنه انفاق در فقه

در فقه، انفاق دایره موسعی دارد که دایره وجوب آن، انفاق اقارب طبقه اول است یعنی فرزند، فرزندان و پدر و مادر و همسر در وجوب انفاق مطرح هستند البته در مورد هر یک از این امور هم روایات مشترک داریم و هم روایات خاصه داریم. در اینجا بحث ما انفاق نسبت به فرزندان است، که در خود این دایره وجوب اختلافاتی است که بعضی از آن‌ها را در اینجا مطرح می‌کنیم اما سایر اقربا معمولاً جزو مستحبات است.

## وجوب انفاق به اولاد

در این دایره وجوب چیزی که به بحث ما ربط دارد انفاق به اولاد است و در این زمینه بر خلاف بحث رضاع و حضانت، وفاق بیشتری است و نوعی اجماع است بر این که این انفاق واجب است در حالی که در رضاع و حضانت، قول به استحباب هم وجود داشت، گرچه در حضانت وجوب قائل شدیم اما در رضاع قائل نشدیم. در اینجا ادله وجوب انفاق و بحث‌هایی را که با مباحث تربیت ارتباط دارد مطرح می‌کنیم: در ادله وجوب انفاق چند آیه و روایات تأدیب را بیان کردیم.

## ادله روایی وجوب انفاق

حالا به روایات خاصه‌ای که در این باب وجود دارد می‌پردازیم: روایات خاصه این بحث در جلد ۱۵ کتاب نکاح ابواب نفقات آمده است که روایاتی در باب ۱ و ۴ و ۱۱ وجود دارد که بیشتر روایات باب اول، بحث نفقه زوجه است اما بعضی هم به کودکان ارتباط دارد، در حدیث ۹ از باب اول آمده مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ

أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: قُلْتُ مَنْ الَّذِي أُجْبَرُ عَلَيْهِ نَفَقَتِهِ. يَعْنِي مَا أُجْبَرُ عَلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ نَفَقَةٍ؟ حَضْرَتُ فَرَمُودَ: «الْوَالِدَانِ وَالزَّوْجَةُ وَالْوَارِثُ الصَّغِيرُ»<sup>۱</sup>، که یکی از این گروه‌ها فرزندان هستند، این روایت نیز دو جهت بحث دارد: الف. بحث سندی ب. بحث دلالتی.

## الف. سند روایت

در بحث سندی، سند مرحوم صدوق و حلبی سند معتبری است. در کتب اربعه که کافی و من لا یحضر و استبصار و تهذیب هست، فرقی بین کافی و سه کتاب دیگر وجود دارد که یکی از فرق‌ها این است که در کافی همه روایات، کل سند را ذکر می‌کند، اما مرحوم شیخ در دو کتاب استبصار و تهذیب و مرحوم صدوق در من لا یحضره الفقیه، گاهی سند روایت را به طور کامل نقل می‌کنند و در بسیاری موارد چون دیده‌اند سند تا قسمتی تکرار دارد، این تکرارها را حذف کرده‌اند و در آخر کتاب تهذیب و من لا یحضر اسناد مشترک دارد و هر روایتی که مرحوم صدوق از نوفلی یا سکونی یا حلبی داشته است می‌گوید این چند روایت از فلان آقا تا فلان آقا مشترک است و همه جا نگفته است که از علی ابن ابراهیم عن ابی عن النوفلی عن السکونی و در روایاتی که عین این است گفته است عن السکونی پس در روایاتی که اسناد مشترک دارند. خیلی وقت‌ها در هر روایتی تکرار نکرده‌اند بلکه فرد آخری را که قبل از آن در همه جا مشترک است در اول روایت ذکر می‌کند و ذکر سند را در آخر کتاب بیان می‌کند. پس این‌ها اسناد مشیخه استبصار و تهذیب و من لا یحضر هستند و ذکر این اسناد در آخر کتاب است. در اینجا در اول روایت در من لا یحضر مرحوم صدوق می‌گوید بالسندی عن الحلبي و گاهی می‌گوید روایت شماره فلان عن الحلبي که این روایت در آخر کتاب آمده و این روایات طوری نیستند که بگوییم بدون سند هستند بلکه در آخر من لا یحضر فرموده است و لذا هر جا روایت این‌چنینی دیدیم باید در خود مشایخ من لا یحضره و یا در کتاب‌های یک‌جلدی رجال کوچک، آن‌ها را پیدا کنیم و همچنین در وسائل آخر جلد بیستم این اسناد را بیان کرده است که بعضی از این اسناد درست است و بعضی درست نیست و در بعضی اختلاف وجود دارد و تا جایی که می‌دانیم سند مرحوم صدوق و حلبی، سند درستی هست.

## ب. دلالت روایت بر اجبار حاکم در انفاق

اما از نظر دلالتی، روایات ما در باب انفاق، دلالتی که به صراحت بگوید انفاق واجب است وجود ندارد و در سؤال آمده است که من مجبورم نفقه چه کسانی را بدهم؟ حضرت می‌فرماید: پدر و مادر و همسر و فرزند و... که در اینجا

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۵۱۲.

مقصود از اجبار، اجبار حاکم است چون در روایت دیگر آمده است که در اینجا حاکم می‌تواند الزام کند که نفقه را بدهد. بنابراین مقصود اجبار حاکم است به قرینه روایات دیگری که در آن‌ها اجبار حاکم مطرح شده است.

## اجبار الحاکم دال بر وجوب

مطلب بعدی این است که اجبار حاکم ملازمه با وجوب آن عمل دارد یعنی این باید حاکم، ملازم با یک حکم الزامی است و ممکن است حاکم بر اساس عناوین احکام ثانوی یا مصالح موردی در جایی که امر واجبی نیست اجبار کند ولی ملازمه و ظهور عرفی دارد که این اجبار برای حکم واجب اولی و الهی و شرعی است نه حکمی که به اراده او واجب شده است.

پس اولاً مقصود از اجبار در اینجا اجبار الحاکم است و ثانیاً اجبار الحاکم ملازمه عرفی دارد با این که آن حکم، حکم الزامی است و وجوب دارد و در خیلی از موارد حاکم شخص را به وظیفه شرعی که دارد، الزام می‌کند و این که روی عنوان ثانوی الزام می‌کند، قرینه خاصه لازم دارد وگرنه ظهور اولیه آن این است که اجبار، اجبار بر یک حکم شرعی اولی است که به نظر می‌آید دلالت این روایت تام است و به آن دلالت اقتضا می‌گویند. یعنی چیزی که حاکم در آن حق اجبار دارد مبتنی است بر این که نوعی وجوب شرعی در آن جا وجود دارد نه این که حکم موردی و مقطعی باشد که به خاطر مصالح زمان، حاکم این اجبار را کند. در اینجا می‌گوییم ملازمه عقلی نیست ولی ظاهرش این است که این اجبار حاکم مبتنی است بر یک حکم وجوبی، نه این که با خود این اجبار و الزام حکم درست می‌شود.

## نقش حاکم در جامعه

پدر مسئول امور اجتماعی و جامعه و اجرای احکام نیست ولی حاکم دو نقش دارد یکی این که مسئول این است که احکام الهی یعنی احکام اولی پیاده شود و یک نقش هم دارد که در جاهایی که موردی لازم است خودش جعل قانون کند و حکم ولایی بگذارد و ما می‌گوییم ظاهر اولیه‌اش این است که این اجبار به نقش اول برمی‌گردد نه نقش دوم و در پدر این نقش دوم طبعاً وجود ندارد.

## روایت دوم از تحف العقول

در باب چهارم هم روایتی وجود دارد که روایت تحف العقول است و آمده است که «أَمَّا الْوَجُوهُ الَّتِي فِيهَا إِخْرَاجُ الْأَمْوَالِ فِي جَمِيعِ وَجُوهِ الْحَلَالِ الْمُفْتَرَضِ عَلَيْهِمْ وَ وَجُوهِ النَّوَافِلِ كُلِّهَا فَأَرْبَعَةٌ وَ عَشْرُونَ وَجْهًا» که در این روایت

تحف العقول از امام صادق بیست و چهار نوع انفاق و هزینه مالی را برشمرده است. «وَأَمَّا الْوَجُوهُ الْخَمْسُ الَّتِي تَجِبُ عَلَيْهِ النَّفَقَةُ لِمَنْ تَلَزَمَهُ نَفْسُهُ فَعَلَى وَاَلِدَيْهِ وَ...» که در اینجا هم به صراحت می‌گوید وجوه خمسی که نفقه در آنجا لازم است و این دلالتش صریح‌تر است و بیست و چهار وجه ذکر می‌کند که نفقه واجب است و در پنج مورد نیز الزام دارد که برای دیگران انجام دهد که یکی هم نفقه به فرزندان و همسر و پدر و ... است.

## بحث رجالی روایت

این روایت دوم از باب چهارم بود که این روایت از نظر سند همان بحث تحف العقول را دارد، مع الأسف، تحف العقول که مشتمل بر روایات بسیار خوب به خصوص در حوزه اخلاق است، روایات مقطوع السند دارد و مثل روایت اول مکاسب است که روایت جامعی است ولی سندی ندارد و بعضی‌ها احتمال می‌دهد کسی این را به صورت تکه تکه جمع کرده و به صورت روایت درآورده است.

## بررسی رجال تحف العقول

البته در تحف العقول دو بحث وجود دارد: یکی این که در تحف العقول سند ما تا نویسنده این کتاب درست است یا درست نیست؟ و دیگری سند هر روایتی است که طبعاً روایاتش مرسله است و مقطوع الاسناد هست و نمی‌توان به آن عمل کرد و لذا از نظر سند، سند تامی ندارد. البته آنهایی که مشرب‌های اعمی در رجال دارند گاهی می‌گویند تحف العقول متنی قوی است و نمی‌شود آن را کنار گذاشت و باید به آن توجه کرد در حالی که ما چنین چیزی را زیاد قبول نداریم. البته مشربی که مرحوم شیخ یا مرحوم نائینی دارد و جمعی از بزرگان دیگر مثل آقای بروجردی، اعتماد این‌ها بر کتب اصیل روایی بالا بوده است و به سادگی چیزی را کنار نمی‌گذارند و این بر خلاف مشربی مثل مشرب آقای خویی و ... است و حضرت امام حالت بینابینی میان این دو مشرب دارند و ما در تصورات خود مشرب آقای خویی را در این بحث درست می‌دانیم. پس این روایت سند تامی ندارد و اما از نظر دلالت در اینجا جای هیچ بحثی وجود ندارد.

## تعبیر از وجوب در روایات

تَجِبُ نَفَقَتُهُ تعبیر وجوب دارد و اطلاق وجوب همان حکم الزامی است. البته سؤال این است که تعبیر وجوب صراحت در حکم الزامی دارد یا خیر؟ سر این سؤال این است که احکام خمسه یعنی استحباب و کراهت و حرمت و

وجوب و اباحه در اصطلاح فقهی امروز یعنی همین احکام با تعاریفی که دارد و بحث این است که این تعبیر در زمان ائمه هم همین معنا را داشته یا خیر مثلاً کراهت گاهی در محرمات به کار رفته است یا *يُسْتَحَبُّ* گاهی در واجبات به کار رفته است یا مثلاً *يَنْبَغِي* یا *لَا يَنْبَغِي* این طور نیست که همیشه در مستحب و مکروه باشد و گاهی در واجب و حرام به کار رفته است به همین دلیل در اصطلاحاتی مثل استحباب و کراهت و *يَنْبَغِي* و *لَا يَنْبَغِي* محل بحث است که آیا در زمان صدور روایات به همین معنای امروزی به کار رفته است یا متفاوت است و حداقل این است که به وضوح امروزی نبوده است و گاهی در خلاف آن‌ها هم به کار رفته است اما در کلمه وجوب این مسئله کمتر است. گرچه داریم که گاهی وجوب در مستحب به کار رفته است اما به خاطر این است که می‌خواهد بر آن تأکید کند اما ظهور اولیه عصر آن قاعدتاً حکم الزامی بوده است که مجاز به ترک نیست و لذا این طور نیست که بگوییم *تَجِبُ* در الزام صراحت دارد بلکه ظهور خیلی قوی دارد.

## روایت سوم در وجوب انفاق

در باب یازدهم روایت اول آمده محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن صفان عن عبدالرحمن ابن حجاج عن ابی عبدالله (ع) قال: «خَمْسَةٌ لَا يُعْطُونَ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً» کسانی که نمی‌شود به آن‌ها زکات داد: «الْأَبُ وَالْأُمُّ وَالْوَلَدُ وَالْمَمْلُوكُ وَالْمَرْأَةُ وَذَلِكَ أَنَّهُمْ عِيَالُهُ لَأَزْمُونَ لَهُ»<sup>۲</sup>. یعنی کسی نمی‌تواند به این افراد زکات بدهد چون این‌ها عیال و لازم او هستند و مقصود این است که نفقه آن‌ها بر او لازم است.

## بحث رجال روایت

سند این روایت قابل تصحیح است و در اینجا محمد بن یحیی همان محمد بن یحیی العطار است و به نظر توثیق خاصی ندارد ولی مدح‌هایی دارد و جزو رجال مشهوری است که ممکن است بگوییم چون در رجال مشهور، قدحی وارد نشده است این به معنای این است که آدم درستی هست.

## قاعده رجالی آقای تبریزی

آقای تبریزی یک قاعده رجالی داشتند و آن قاعده این است که در رجال مشهور و افراد شناخته‌شده که روایات زیادی دارند و افراد معتبری هستند، در این افراد لازم نیست توثیقی در نجاشی و شیخ آمده باشد و همین که کسی این‌ها را تضییق نکرده است معلوم می‌شود که این‌ها آدم‌های درستی هستند و بر این مبنا که افرادی که در جامعه،

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۴۰.

مُشارِبِ الْبَنَانِ هستند و چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند، علی‌القاعده اگر ضعیفی در این‌ها بود، نقل می‌شد به خصوص که در سلسله اسناد روایات قرار می‌گیرند و بنای علما بر این بوده که ضعف و قدح سلسله اسناد گفته شود و در افراد شناخته‌شده‌ای که در مرئی و منظر هستند و در سلسله اسناد می‌باشند و اگر قدحی وجود داشت بنا بر این بوده است که گفته شود، اگر گفته نشود معلوم می‌شود که این فرد اشکالی در کارش نبوده و مورد وثوق بوده است. مثل نوفلی یا محمد بن یحیی العطار و... مانند سیره که می‌گفتیم عدم الردع با قرائنی دلیل بر امضا می‌شود در اینجا هم نظیر آن است یعنی می‌خواهد از عدم القدح و عدم تضعیف، وثوق را کشف کند. چون این فرد، فرد شناخته‌شده‌ای است و در مرئی و منظر بوده است و دوم این که بنای محدثین و علما و رجالیون این بوده است که افرادی که در اسناد هستند و قدح و ضعیفی دارند، آن را در کتبی که وجود دارد بیان کنند. پس اگر این دو مقدمه را بپذیریم، می‌گوییم در یک رجل مشهوری که قدحی وارد نشده است **يُسْتَكْشَفُ مِنْ عَدَمِ الْقَدْحِ، أَنَّهُ مُوْتَقٌّ.**

### اشکال قاعده رجالی آقای تبریزی

اما اشکالی که می‌شود وارد کرد این است که کتب رجالی ما همان طور که بنا داشتند که قدح‌ها و ضعف‌های روات را بر شمارند، به همان اندازه هم بنا داشتند که افراد ثقه را توثیق کنند. خیلی از رجال هستند که مشهورند ولی در عین حال در نجاشی می‌گویند ثقه و گاهی هم تعریف‌های بیشتری می‌کند که معلوم می‌شود این طور نیست که فقط بنابراین بوده است که هر جا قدح است بگویند و نمی‌توانیم بگوییم که ثقه‌ها را فقط در افراد معمولی می‌گفتند چون در شخصیت‌های بزرگ هم می‌گویند ثقه و اگر بنای آن‌ها فقط بر این بود که قدح‌ها را برشمارند و یا بنابراین بود که توثیق‌ها را هم بگویند ولی در رجال متعارف اگر یکی از این دو بنا بود آن وقت می‌توانستیم بگوییم در افراد بزرگ عدم قدح یعنی توثیق؛ اما می‌بینیم که هم قدح و هم مدح را می‌گویند و مدح هم فقط در افراد متعارف نیست بلکه در افراد بزرگ و بر روایت و شناخته‌شده هم مدح می‌کنند و لذا این شبهه‌ای است که بر این مسئله وارد است.

### پاسخ اشکال وارده به قاعده رجالی آقای تبریزی

جوابی که می‌شود داد این است که بنای بر حصری وجود ندارد و ما نمی‌توانیم بگوییم بنای رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و رجال کشی بر حصر است، یعنی همه جاهایی که قدح و توثیق دارند باید بگویند، اگر بنای بر حصر بود، هر جا نگفته است نمی‌توان چیزی کشف کرد. یعنی در هنگام نوشتن در جاهایی که به وثوقی برخورد کرده یا کسی چیزی نقل کرده، او نیز نقل می‌کند چون توثیق‌های نجاشی و شیخ و... توثیق‌های حسی هست. یعنی چیزهایی است که دیده یا از کسی شنیده باشند و لذا چیزی که نشیده، نقل نمی‌کند پس نمی‌توانیم بگوییم در جایی که ثقه وجود دارد حتماً می‌خواهد بگوید که ثقه است و لذا از این نمی‌توان چیزی فهمید.

## تفاوت قدح و مدح در باره رجال

وقتی به این مسئله این طور پاسخ بدهیم، به قاعده عقلایی برمی‌گردیم که قاعده ایشان را زنده می‌کند و آن این است که در طول دو سه قرنی که به ضعف‌ها توجه می‌کردند وقتی در مورد فردی روایتی چیزی گفته نشود معلوم می‌شود که چیزی وجود نداشته است و بنای حصری هم بر این که اگر ثقه است حتماً باید بگوید وجود نداشته است ولی اگر قدحی وجود داشته باشد باید بگویند. این فرق بین قدح و مدح است یعنی در قدح بنا بر این است که باید بگوید و اگر چیزی را که شنیده است نگوید، روایت مختل می‌شود. ولی در مدح این طور نیست و معمولاً روایت را می‌پذیرفتند.

لذا با این شکل، آن قاعده شاید به نحوی قابل قبول باشد و ما نیز این قاعده را با ملاحظاتی که سابق داشتیم فی‌الجمله قبول کردیم. البته گفتیم آن رجل باید مشهور باشند و هیچ علامت و نشانی از ضعف نداشته باشد ولو علامت و نشان ضعیف و امامی باشد و در روایتش اختلافی نباشد. یعنی بحث نشده باشد که روایات نوفلی و سکونی را بپذیریم یا نپذیریم مثل ابراهیم ابن هاشم پدر علی ابن ابراهیم و محمد بن یحیی العطار، که بعید نیست این قاعده در مورد آن‌ها مصداق داشته باشد بنابراین در مجموع ما به پذیرش قاعده تمایل داریم منتهی با سخت‌گیری بیشتر و قیود جدی‌تر که در محمد ابن یحیی العطار وجود دارد و مرد مشهور است و هیچ علامت و نشانی از ضعف و قدح ندارد و امامی بوده است و می‌شود روایتش را بپذیرفت که این به لحاظ سند بود.

## دلالت روایت سوم بر وجوب انفاق

اما به لحاظ دلالت، این روایت دو بحث دارد:

یکی این است که «لَا يُعْطُونَ مِنَ الزَّكَاةِ» که ممکن است کسی بگوید این که به او زکات داده نمی‌شود، ملازمه دارد با این که نفقه واجب است. که از روایاتی استفاده می‌شود و آكد از این جمله آخر است که «ذَلِكَ أَنَّهُمْ عِيَالُهُ لَازِمُونَ لَهُ» ولو این که در اینجا می‌گوید عیال و ملازم او هستند ولی مدلول مطابقی وجود ندارد که نفقه بر او واجب باشد ولی مدلول التزامی این است که وقتی می‌گوید این‌ها عیالند و چسبیده به او هستند و تفکیک‌ناپذیر از او هستند وقتی این قرائن را کنار هم قرار دهیم عرف به دلالت التزامی می‌گوید باید او را تأمین کند و باید او را از اصل مالش اداره کند که به نظر می‌آید دلالت خوبی است و جای شبهه‌ای ندارد. البته ممکن است کسی شبهه کند که عدم اعطای زکات ملازمه‌ای با آن ندارد و ممکن است کسی شبهه کند که عیال یا لازم یعنی عرفاً همراه او هستند و نمی‌شود جدا کرد، ولی این‌ها احتمالات ضعیفی هستند و ظاهر عرفی آن این است که واجب است.

ممکن است در اینجا کسی شبهه کند و بگوید که در اینجا می‌خواهد شرط زکات را بگوید و بگوید کسی که جزء اقرباء او است مستحق زکات نیست ولو فقیر باشد یعنی شرط مستحق زکات را می‌گوید و این احتمال وجود دارد که نمی‌خواهد بگوید نفقه برای او واجب است اما ظهور عرفی آن این است که وقتی می‌گوید عیاله و لازمون له می‌خواهد بگوید که این از لحاظ شرعی این ملازم او است و باید به او رسیدگی کند و لذا ما نمی‌گوییم که این حتماً صراحت دارد یا احتمال خلافی در آن وجود ندارد بلکه می‌گوییم ملازمه عرفی است.

## روایات چهارم

دلیل چهارم، روایت دوم این باب هست عن علی ابن ابراهیم عن ابی عن ابن ابی عمیر عن جمیل ابن دراج قال «لَا يُجْبِرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْأَبَوَيْنِ وَالْوَالِدِ»<sup>۳</sup> استدلال شده که این روایت، نظیر روایت دوم است.

## بحث رجالی روایت

از نظر سند روایت معتبری است، فقط ابراهیم ابن هاشم محل بحث است که راه‌های توثیق آن را عرض کردیم و ابراهیم ابن هاشم توثیق خاصی ندارد و اولاً از رجال کامل الزیارات است و دوماً از رجال تفسیر علی ابن ابراهیم است و بعضی قائل هستند به این که در این دو کتاب، همه رجال توثیق دارند. مگر این که خلاف آن ثابت شود که آقای خوبی هم در اوایل این طور می‌فرمودند ولی در اواخر عمرشان از این برگشتند و اصل قصه این است که در مقدمه این دو کتاب، از نویسنده‌ها جمله‌هایی آمده است که بعضی استفاده کرده‌اند که یعنی اسم هر کس در اینجا آورده می‌شود، ثقه است.

## بررسی رجال کتب تفسیر علی ابن ابراهیم و کامل الزیارات و من لا یحضره

پس در سه کتاب تفسیر علی ابن ابراهیم و کامل الزیارات و به روایتی من لا یحضره، نویسندگان مقدمه‌ای دارند که در آن مقدمه تفاسیری وجود دارد که یک احتمال این است که می‌گوید من هر در کتاب نقل می‌کنم، رجال آن موثق است و در این صورت مانند توثیق عام ابن ابی عمیر می‌شود و کلمات این‌ها در مقدمه کامل الزیارات و علی ابن ابراهیم و من لا یحضره این است که چند احتمال وجود دارد: یکی این است که بگوییم جمله‌ای که ایشان دارد اَنِّی لَا أُرَوِّی فِیْهَا إِلَّا مَا أَعْتَقَدُ بِصِحَّتِهِ وَ كَذَا وَ كَذَا.

<sup>۳</sup> - وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۵۱۰.



احتمال اول این است که از هر کس نقل می‌کند آن شخص را توثیق می‌کند چه با واسطه و چه بدون واسطه. احتمال دوم این که رجال مستقیم خود را توثیق می‌کند یعنی مشایخ خود را توثیق می‌کند. احتمال سوم این است که رجال حداقل یک روایت در هر باب را توثیق می‌کند مثلاً کامل الزیارت باب دارد و هر باب شامل چند روایت است مثل زیارت امام حسین در روز عاشورا یا در روز عرفه و ... و می‌گوید در هر بابی من یک روایت را توثیق می‌کنم.

احتمال چهارم این است که بگوییم توثیق ایشان و تأییدی که در مقدمه وجود دارد، روی رجال نیست و این تأیید روی خود محتوا است و این که ایشان محتوا را قبول دارد از این جهت است که مبنای آن در رجال خیلی وسیع بوده است و به یک مبنای دیگری برمی‌گردد نه این که توثیق باشد بلکه تأیید محتوایی است نه توثیق راوی و روایتی. این چهار احتمال است که در این کتاب‌ها وجود دارد و ممکن است کسی یکی از این چهار نظریه را در هر سه کتاب بپذیرد و یا ممکن است کتاب به کتاب فرق گذارد مثل آقای خویی که درباره مقدمه من لا یحضره نظریه چهارم دارد ولی قدیم درباره مقدمه علی ابن ابراهیم و کامل الزیارات نظر اول را داشتند و بعدها برگشتند و مرحوم تبریزی نظریه سوم را تأیید می‌کردند.

داستان ابراهیم ابن هاشم از این قرار است که ابراهیم ابن هاشم راه توثیق خاص ندارد و توثیق‌های او یکی از این راه‌ها است: الف. در علی ابن ابراهیم ب. کامل الزیارات ج. من لا یحضر جزء رجال مشهوری است که درباره او قدح وارد نشده است که ما این امر را در ابراهیم ابن هاشم قبول داریم نه علی ابن ابراهیم، که بعید نیست در اینجا نظریه چهارم را بپذیریم و لذا این روایت از نظر سند معتبر می‌شود و از نظر دلالت هم نکته جدیدی ندارد «لَا يُجْبَرُ الرَّجُلُ إِلَّا عَلَى نَفَقَةِ الْأَبَوَيْنِ وَالْوَالِدِ» که با اجبار حاکم و مقدماتی که گفته شد می‌شود از آن استظهار وجوب کرد. چند روایت و نکات بحثی دیگر در باب انفاق وجود دارد که جلسه آینده بحث خواهیم کرد.